

نفت بین‌المللی و امنیت ملی

■ نویسنده: David S. Painter

دانشیار دانشگاه «جورج تاون» در رشته تاریخ

■ منبع: Journal of The American Academy
of Arts and Sciences

□ ترجمه: هومن شاهمیری

داشتند. در واقع، هر دو کشور بیش از آنکه نفت به صورت ماده‌ای مهم و حساس درآید، کاملاً در مناطق نفت‌خیز مستقر شده بودند؛ انگلستان در خاورمیانه و ایالات متحده در منطقه خلیج کارائیب. ایالات متحده همچنین از صنعت نفت روبه‌گسترش و شکوفانی برخوردار بود که بیش از نیاز داخلی تولید می‌کرد.

گذشته از اینها، شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی، فرمانروای دنیای نفت بودند. پنج شرکت از هفت شرکت بین‌المللی عمده (معروف به هفت خواهران) نیای بزرگترین شرکت‌های نفتی امروز ایالات متحده یعنی اکسون EXXON، موبیل MOBIL، تگزاکو TEXACO و شورون CHEVRON، و دو شرکت دیگر هم انگلیسی بودند (گرچه «رویال داچ شل» همانطور که اسمش نشان می‌دهد منافع دولت هلند را نیز تأمین می‌کرد). در مقابل، شرکت‌های آلمانی و ژاپنی سهم مهم یا حتی نفوذی در بازار بین‌المللی نفت نداشتند.

جنگ جهانی دوم، اهمیت واقعی نفت را در جنگ‌های مدرن آشکار ساخت و کشتیهای جنگی، کشتیهای باری، تانکها، هواپیماها، نفربرهای ارتشی و زیردریانیها نقش مهمی در جنگ بازی کردند. ایالات متحده علاوه بر کنترل بخش اعظم تولید نفت جهان، در زمینه آماده کردن فرآورده‌های نفتی برای مصارف نظامی، از جمله ساخت بنزین هواپیما و انواع روغنهای مخصوص برای موتور هواپیما، از دیگران جلوتر بود. در مقابل، دسترسی نداشتن آلمان و ژاپن به منابع نفتی، از جمله علل مهم شکست آنها به شمار می‌رود.

دو ابرقدرتی که پس از جنگ جهانی دوم سربرآوردند، کشورهای صنعتی بودند که منابع نفتی بزرگی در اختیار داشتند. (ایالات متحده و اتحاد شوروی همچنین کشورهای بودند که به مقدار زیاد هم زغال سنگ و هم نفت داشتند.) به علاوه، شرکت‌های نفتی ایالات متحده در تمام مناطق بزرگ نفت‌خیز خارج از اتحاد شوروی جای پای محکمی یافته بودند.

موضع نیرومند ایالات متحده در جهان نفت، نتایج زیادی به بار آورد. بازسازی اروپای غربی و ژاپن به صورت اصل مهمی در استراتژی ایالات متحده برای جلوگیری از پیشرفت اتحاد شوروی درآمد بود و به همین لحاظ تأمین نفت لازم برای این مناطق نیز یکی از اهداف ایالات متحده را تشکیل می‌داد. در همین زمان، پیشروی اتحاد شوروی در مناطق شرقی و مرکزی

■ خاطره جنگ خلیج فارس هنوز زنده است و هیچ کس نمی‌تواند مشکل وابستگی به منابع خارجی برای تأمین مواد و کالاهای مورد نیاز امنیت ملی و اینکه این وابستگی بیشتر خود را در رابطه با نفت نشان می‌دهد، نادیده بگیرد. نفت اهمیت زیادی برای سازمانهای نظامی پیشرفته و جوامع صنعتی مدرن داشته و دارد. ولی در طول قرن بیستم، قدرتهای بزرگ صنعتی به استثنای آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، نفت کافی در اختیار نداشته‌اند و باز به استثنای همین دو مورد، کشورهایی که تولید نفت زیاد داشته‌اند از لحاظ صنعتی ضعیف بوده‌اند. گرچه در طول سالها نوع این وابستگی تغییر یافته، ولی دسترسی به منابع خارجی نفت کماکان یک منبع رقابت بین ابرقدرتها و نیز یک عامل اساسی در روابط کشورهای صنعتی و غیرصنعتی است.

نفت و قدرت جهانی

در دهه قبل از جنگ جهانی اول، هنگامی که نیروهای دریائی قدرتهای بزرگ، به سردمداری بریتانیای کبیر و ایالات متحده، سوخت اصلی خود را از زغال به نفت تغییر دادند، نفت به صورت عامل مهمی در قدرت نظامی درآمد. نقش نفت در جنگ جهانی اول، اثری چشمگیر و دیرپا بر نحوه نگرش دولتها به صنعت نفت گذاشت. در طی سال ۱۹۱۷، نیروی دریائی بریتانیای کبیر و ارتش فرانسه بارها به علت کمبود شدید نفت در معرض فلج شدن قرار گرفتند و هر دو کشور برای تأمین نفت مورد نیاز خود فوراً به ایالات متحده آمریکا روی آوردند، اما عملیات نظامی آلمان بخاطر عدم دسترسی به چنین کمک خارجی و کمبود نفت در لحظات حساسی از جنگ دچار نقص و نارسائی گردید. گرچه نیروی دریائی قدرتهای بزرگ نقش نسبتاً کوچکی در جنگ جهانی اول بازی کرد، معهذاً دسترسی به نفت به صورت پیش‌نیازی برای قدرت دریائی باقی ماند و به علاوه پدیده‌های تازه در این جنگ مانند تانک، انواع وسائل موتوری، هواپیما و زیردریائی همه با نیروی نفت به حرکت درمی‌آمد.

در کشمکش برای دسترسی به نفت، بریتانیای کبیر و ایالات متحده امتیازات قابل ملاحظه‌ای داشتند. پس از جنگ جهانی اول، نیروی دریائی بریتانیای کبیر و ایالات متحده بزرگترین نیروهای دریائی جهان بودند و به همین دلیل هر دو کشور امکان دسترسی به مناطق نفت‌خیز ماورای بحار را

اروپا، به عنوان یکی از نتایج جنگ جهانی دوم، امکان کنترل تقریباً تمام مخازن شناخته شده نفت اروپا و همچنین مخازن مهم زغال سنگ در لهستان و آلمان شرقی را در اختیار این دولت قرار داد. در سال ۱۹۴۵، در یکی از گزارشهای ستاد مشترک ارتش آمریکا هشدار داده شده بود که کنترل نفت اروپا به وسیله اتحاد شوروی می‌تواند حلقه‌ای در زنجیر اقتصادی شوروی برای بستن دست و پای کشورهای اروپای غربی باشد. علاوه بر این خطر، کشورهای اروپای غربی در سالهای پس از جنگ دوم جهانی با بحرانی گسترده در زمینه زغال سنگ روبرو بودند. در شرایطی که تولیدات ایالات متحده و حتی ونزولا به طور روزافزون می‌بایست صرف تأمین نیازهای ایالات متحده شود، خاورمیانه نه تنها از لحاظ منطقی بلکه عملاً تنها منطقه‌ای بود که می‌توانست نیازهای در حال رشد اروپای غربی و ژاپن را برآورده سازد.

توسعه صنعت نفت در خاورمیانه از جهات دیگری نیز به سود امنیت آمریکا تلقی می‌شد. تصور این بود که افزایش درآمد کشورهای تولیدکننده نفت، موجب بهبود وضع و تحکیم ثبات منطقه خواهد شد. همچنین، کنترل نفت خاورمیانه توسط غرب، منابع منطقه را از دسترس اتحاد جماهیر شوروی که تا چندسال بعد از جنگ جهانی دوم از نفت کافی برای اجرای عملیات نظامی تهاجمی بی‌بهره بود، دور نگه میداشت. و بالاخره استراتژیستهای ایالات متحده این واقعیت را از نظر دور نمی‌داشتند که در صورت بروز یک جنگ جهانی، خاورمیانه بهترین مکان برای اجرای یک حمله هوایی استراتژیکی علیه اتحاد شوروی است.

برآورد اهمیت نفت برای قدرت نظامی در عصر هسته‌ای، دشوار است زیرا از یک طرف ورود زیردریانیها، ناوهای هواپیمابر و رزم ناوهای بزرگ با سوخت هسته‌ای به صحنه، نیاز حیاتی به نفت برای حفظ قدرت دریایی را کاهش داده است؛ در واقع نگرانی از بابت دسترسی به نفت، یک عامل موثر در تصمیمات مربوط به استفاده از نیروی هسته‌ای در بخشی از نیروی دریایی ایالات متحده بوده است. از طرف دیگر، هر نسل جدید از جنگ افزارها، بیش از نسل پیشین نیاز به نفت داشته و جنگ جهانی چون جنگ خلیج فارس، تداوم اهمیت نیروهای نظامی متعارفی را که از نفت استفاده می‌کنند در این دنیای پر آشوب نشان داده است.

به هر حال سوای کاربردهای نظامی، اهمیت بی‌چون و چرای نفت برای اقتصاد کافی بوده که این ماده جای ویژه‌ای در برنامه‌ریزی‌های دفاعی کشورهای صنعتی پیدا کند.

از دهه ۱۹۲۰ تا دهه ۱۹۶۰، نفت ارزان مزایای زیادی به اقتصاد ایالات متحده در مقابل رقبایش می‌بخشید. نفت ارزان هم نقش مهمی در بازسازی اروپا و ژاپن ایفا نمود و هم به رشد اقتصادی پایدار و مداوم درسالهای پس از جنگ جهانی دوم کمک کرد. به همین ترتیب، نفت گران عاملی مهم در کند شدن رشد اقتصادی کشورهای صنعتی در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ بود. گرچه ممکن است نفت در «انقلاب سوم صنعتی» که بیشتر بر محور صنایع الکترونیک و تکنولوژی پیشرفته می‌چرخد، نقشی کلیدی نداشته باشد، اما هنوز جای والائی در بخشهای انرژی کشورهای صنعتی و جهان در حال توسعه دارد.

واکنش‌های ملی: ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵

به علت اهمیت استراتژیکی و اقتصادی نفت، دولت‌های بزرگ صنعتی برای تهیه نفت فقط روی بازار ترکیه نگه‌داشته‌اند. خارج از ایالات متحده، اهمیت نظامی نفت مدت‌ها قبل از اهمیت تجاری آن آشکار شد. تقریباً تا سال ۱۹۳۸، نفت در اروپا و ژاپن یک ماده سوختی درجه ۲ به حساب می‌آمد و بیشتر در زمینه حمل و نقل مورد استفاده بود. در آن زمان، نفت فقط ده درصد کل انرژی مصرفی را تشکیل میداد.

کاربرد نفت در زمینه‌های نظامی بود که باعث شد بریتانیای کبیر زودتر به حرکت درآید و منابع خاورمیانه را تحت کنترل درآورد. در سال ۱۹۱۴ وینستون چرچیل که در آن موقع لرد اول دریاداری بود، دولت را قانع کرد که کنترل شرکت نفت ایران و انگلیس معروف به APOC را بدست گیرد. با کنترل «آپوک»، بریتانیا امتیاز بهره‌برداری از منابع در بیشتر نقاط ایران را به دست

□ گرچه ممکن است نفت در «انقلاب سوم صنعتی» که بیشتر بر محور صنایع الکترونیک و تکنولوژی پیشرفته می‌چرخد نقشی کلیدی نداشته باشد، اما هنوز جای والائی در برنامه‌های اقتصادی و نظامی کشورهای پیشرفته صنعتی و جهان در حال توسعه دارد.

□ در طول جنگ دوم جهانی، دسترسی بریتانیا به نفت خارجی بیشتر به توانائی آن کشور در کنترل راه‌های دریائی بستگی پیدا می‌کرد تا مالکیت منابع نفت.

□ محصول صنعت نفت، برخلاف محصول بسیاری از صنایعی که برای امنیت ملی جنبه حیاتی دارد، تجدید شونده و قابل بازسازی نیست و کفایت منابع نفتی موجود برای امنیت ملی، نه تنها به میزان تقاضا بلکه به میزان عرضه بستگی پیدا می‌کند.

□ ملی شدن صنعت نفت در مکزیک، نخستین ضربه سنگینی بود که به شرکت‌های بزرگ نفتی و دولتهای متبوع آنها وارد آمد و نشان داد که مالکیت ظاهری حوزه‌های نفتی نمیتواند دسترسی مستمر به منابع نفت را تضمین کند.

آورد و کنترل شرکت نفت ترکیه TPC امتیازات قابل توجهی در قسمتهائی از امپراطوری عثمانی (عراق بعدی) نصیب آن کشور ساخت. از آن موقع، دولتها شرکت‌های ملی و یا شرکت‌های وابسته به دولت را برای دسترسی حتمی به نفت مورد استفاده قرار داده‌اند. به هر حال دولتها به این نکته بی‌برده‌اند که مالکیت، به خودی خود، چیز زیادی را تضمین نمی‌کند. هر چند شرکت نفت ایران و انگلیس از لحاظ اقتصادی بسیار موفق بود، لکن نتوانست دسترسی بریتانیا را به نفت تضمین کند. نفت تولیدی ایران هیچ وقت بیش از یک پنجم نفت مورد نیاز انگلیس را تأمین نکرد و با وجود اینکه انگلیسی‌ها دوست داشتند ایران را یک منبع مطمئن نفت و حتی تقریباً عضوی از امپراطوری خود بدانند، اقدام ناموفق رضاشاه در سال ۱۹۳۲ برای کوتاه کردن دست «آپوک» نشان داد که ایران کاملاً تحت کنترل بریتانیا نمی‌باشد. عراق از نظر سیاسی بیشتر قابل اطمینان بود ولی بریتانیا نفت عراق را با چند شریک کنترل می‌کرد که با هم تولید را در سطح پائین نگه می‌داشتند تا از رقابت زیاد جلوگیری شود. به علاوه، مالکیت سهام «آپوک» توسط دولت بریتانیا ممکن بود به تلاش‌های کمپانی برای کسب موضعی نیرومند در آمریکای لاتین لطمه بزند زیرا بسیاری از کشورهای منطقه نمی‌خواستند شرکت‌هایی که دولتهای خارجی مالک آنها هستند در صنعت ملی نفتشان مشارکت داشته باشند.

برای مدت کوتاهی بعد پایان جنگ جهانی اول، بیشتر دولتها کمبود نفت را پیش بینی می‌کردند. تازمانی که احتمال این کمبود وجود داشت، سیاست بریتانیا این بود که شرکت‌های نفتی آمریکائی را از خاورمیانه و بخصوص منابع بزرگ نفت عراق، یعنی سرزمینی که اداره آنرا بموجب سیستم قیمومت جامعه ملل بعهده داشت، دور نگهدارد. بجای کمبود، بازارهای بین‌المللی به سرعت از نفت اشباع شد و شرکت‌های بریتانیائی و آمریکائی چنین مصلحت دیدند که برای کنترل سیل نفت همکاری کنند. در عین حال، دولت بریتانیا به این نتیجه رسید که مشارکت شرکت‌های نفتی آمریکا در یک کنسرسیوم بین‌المللی برای بهره‌برداری از نفت عراق، به تثبیت خطوط ارتباطی آن کشور با هندوستان کمک خواهد کرد. بعد از درخواست‌های مکرر ایالات متحده، بریتانیا با ورود شرکت‌های آمریکائی به بحرین و کویت نیز که در آن زمان تحت الحمایه بریتانیا شناخته می‌شدند و پذیرفته بودند که بدون اجازه دولت انگلستان امتیازات

بیشتر به توانائی آن کشور در کنترل راههای دریائی بستگی پیدا می کرد تا مالکیت منابع نفت خارجی. با همکاری نیروهای ایالات متحده، انتظار می رفت که نیروی دریائی بریتانیا بتواند دسترسی این کشور به نفت را در نیمکره غربی حفظ کند. کنترل خطوط دریائی توسط نیروی دریائی بریتانیا برای دسترسی به نفت خاورمیانه هم ضروری بود. اضافه بر این، از نظر بریتانیا حفاظت از این منطقه به دلیل قرار گرفتن بر سر راههای زمینی، دریائی و هوائی به هندوستان، خاور دور و دومینیون های اقیانوس آرام جنبه حیاتی داشت. در فرانسه، مانند بریتانیا، دولت بر پایه تجارت خود از جنگ جهانی اول، نگران دسترسی به نفت خارجی بود. قبل از سال ۱۹۲۰، آلمان یکی از شرکای بریتانیا در T.P.C بود ولی در سال ۱۹۲۰ فرانسه صاحب این امتیاز شد. در سال ۱۹۲۴ فرانسه شرکت ملی نفت خود را که کمپانی نفت فرانسه یا C.F.P نام داشت برپا کرد تا سهام فرانسه را در T.P.C در اختیار بگیرد. با توجه به اینکه بیشتر منافع C.F.P در عراق متمرکز بود، فرانسه تا شروع جنگ جهانی دوم تقریباً نصف نفت خود را از این کشور تامین می کرد. دسترسی فرانسه به نفت، به علت اتکای آن دولت به همکاری بریتانیا برای بازنگاه داشتن خطوط دریائی تا خاورمیانه، کاملاً تضمین شده نبود ولی به هر حال تلاش فرانسه برای یافتن راههای استفاده از الکل به عنوان سوخت جایگزین و استخراج نفت از زغال، با وجود ناموفق بودن، از جهت دستیابی به امنیت سوخت بسیار اهمیت داشت.

آلمان نه منابع نفت محلی داشت و نه صاحب شرکتهای نفتی بزرگ بود که بتواند در کشورهای خارجی امتیازی کسب کند. این نقطه ضعف که رهبران آلمان و دشمنان بالقوه آن کشور متوجه آن بودند، راههای محدودی برای بدست آوردن نفت در برابر آلمان می گذاشت: آلمان یا می توانست نفت مورد نیاز خود را از بازارهای بین المللی بخرد که موجب وابستگی آن کشور به شرکتهای دولتهای خارجی می شد، یا می توانست با فشار نییاسی و نیروی اسلحه مستقیماً کنترل منابع خارجی نفت را بدست آورد. به هر حال دسترسی آلمان به نفت آمریکائی-لاتین و خاورمیانه به علت کنترل خطوط دریائی توسط بریتانیا و ایالات متحده، همواره در معرض تهدید قرار داشت. برای کاهش این آسیب پذیری، آلمان تصمیم گرفت از منابع بزرگ زغال خود برای تولید نفت استفاده کند. دولت نازی دامنه تولید سوختههای مصنوعی را از سال ۱۹۳۴ گسترش داد بطوری که در آستانه جنگ جهانی دوم، تقریباً نصف سوخت مورد نیاز خود را از این راه تامین می کرد. مقدار این سوختههای مصنوعی برای زمان جنگ کافی نبود و کارخانه های عظیمی نیز که برای تولید آنها مؤخره نیاز بود، در معرض خطر حملات هوائی قرار داشت.

در نتیجه، نفت به صورت موضوع مهمی در نقشه های جنگی آلمان در آمد و آن دولت همواره به دنبال منابعی بود که متکی به خطوط دریائی آسیب پذیر

نفتی به کشورهای دیگر ندهند، موافقت کرد. شرکتهای انگلیسی به منظور افزایش امنیت نفت مورد نیاز خود از طریق متنوع ساختن منابع در مکزیک و ونزوئلا هم به استخراج نفت پرداختند. در اوایل دهه ۱۹۲۰ مکزیک بزرگترین صادرکننده نفت در جهان بود ولی تولید نفت آن کشور به علت نگرانی شرکتهای بزرگ نفتی دنیا از جریان انقلاب مکزیک، در طی یک دهه به سرعت کاهش یافت و سرمایه گذاری این شرکتهای مکزیک به ونزوئلا که بزودی بجای مکزیک بزرگترین صادرکننده نفت در جهان شد، منتقل گردید. در سال ۱۹۳۸، دارائی های بریتانیا و نیز شرکتهای بزرگ آمریکائی در مکزیک ملی اعلام شد؛ تا سال ۱۹۳۹ ونزوئلا تقریباً نیمی از نفت مورد نیاز انگلستان را تامین می کرد. قوانین مربوط به ملی شدن صنایع در مکزیک، ضربه ای بزرگ برای شرکتهای نفتی و دولتهای متبوع آنها و در واقع موجد این نکته بود که مالکیت ظاهری حوزه های نفتی، نمیتواند دسترسی مستمر به منابع نفت را تضمین کند. در بریتانیا و ایالات متحده، مقامات دولتی و مدیران شرکتهای آثار بالقوه روند موفقیت آمیز ملی شدن صنایع مکزیک، در ونزوئلا و کشورهای تولیدکننده کوچکتر مانند کلمبیا و پرو بیمناک بودند. اوضاع با واکنش مکزیک در برابر تحریم اقتصادی اعمال شده توسط شرکت های بزرگ نفتی علیه آن کشور بدتر شد، به این ترتیب که نفت مکزیک در آلمان و ژاپن خریدار پیدا کرد. در آستانه شروع جنگ جهانی دوم، چنین به نظر می رسید که مکزیک نه تنها بصورت تامین کننده نفت این دو کشور درآمده بلکه جای پائی در یک نقطه حساس استراتژیکی برای آنها فراهم می سازد. در نوامبر ۱۹۴۱، با افزایش احتمال بروز جنگ، ایالات متحده و مکزیک در مورد مسئله غرامت از بابت شرکتهای مصادره شده آمریکائی در مکزیک به توافق رسیدند (بریتانیا و مکزیک تا سال ۱۹۴۷ در این زمینه به تفاهمی دست نیافتند). دولت ایالات متحده همچنین برای خنثی کردن یک بحران بالقوه در ونزوئلا، از طریق پشتیبانی از راه حل تقسیم مساوی سود بین شرکتهای بزرگ نفتی و دولت آن کشور پیشگام شد. دولت ونزوئلا که از نتیجه این کار راضی بود، امتیازات موجود را تنفیذ کرد و حتی مناطق تازه ای را در اختیار شرکتهای قرار داد. بدین ترتیب، تولید نفت ونزوئلا به نحو چشم گیری افزایش یافت و نقش مهمی در تامین سوخت جنگی مورد نیاز بریتانیا و ایالات متحده بازی کرد.

در طول دهه ۱۹۳۰، دولت بریتانیا در مواردی بطور جدی موضوع کاهش وابستگی به نفت وارداتی و استفاده از مخازن بزرگ زغال سنگ برای تولید سوخت مصنوعی را مورد بررسی قرار داده بود، ولی در نهایت این فکر به دلایل امنیتی منتفی گردید و چنین نتیجه گیری شد که بریتانیا برای ادامه دسترسی به منابع نفتی می تواند به نیروی دریائی خود تکیه کند. در تجزیه و تحلیل نهائی، دسترسی بریتانیا به نفت خارجی در طول جنگ



بدتری بودند. فقط ایالات متحده و شوروی که از لحاظ نفت خود کفا بودند می‌توانستند اطمینان خاطر در این زمینه داشته باشند.

ریشه‌های سیاست نفتی ایالات متحده

بعد از جنگ جهانی اول بود که دسترسی به نفت خارجی به صورت موضوعی مهم در سیاست خارجی ایالات متحده درآمد. نگرانی دولت یکی از جهت ته کشیدن منابع ملی بود و دیگر اینکه شرکت‌های امریکانی برای تامین نفت مورد نیاز بازارهای داخلی و خارجی شان به منابع بیشتری احتیاج داشتند. به مرور زمان که کمبود نفت به واقعیت خطرناکی تبدیل می‌شد، ایالات متحده و بریتانیا به پشتیبانی برنامه‌هایی که توسط شرکت‌های بزرگ بین‌المللی نفت تنظیم می‌شد پرداختند. در طول سال‌های باقیمانده از دوره بین دو جنگ، دولت امریکا نقش خود در امور مربوط به نفت خارجی را بیشتر به منظور فراهم ساختن فرصت‌های برابر برای شرکت‌های نفتی آن کشور محدود ساخت. در آستانه جنگ جهانی دوم، شرکت‌های نفتی ایالات متحده در تمام مناطق مهم نفت خیز به امتیازاتی دست یافته بودند. تا آن زمان، شرکت‌های امریکانی، تقریباً ۴۰٪ تولید نفت و در حدود نیمی از منابع نفت موجود در خارج از ایالات متحده و اتحاد شوروی را در اختیار گرفته بودند.

در دهه ۱۹۳۰، سیاست‌گذاران ایالات متحده بعلت داشتن منابع فراوان نفت داخلی، دسترسی به نفت خارجی را بیشتر یک مسئله اقتصادی به حساب می‌آوردند تا یک مسئله نظامی. در دوران بحران اقتصادی، با وجود آنکه بازارهای خارجی تحت کنترل امریکا بود، حکومت فدرال، تعدادی از ایالت‌ها، و شرکت‌های نفتی یک سیستم تعاونی برای کنترل تولید ملی در ایالت تگزاس که حدوداً نصف تولیدات کشور را تامین می‌کرد، براه انداختند. منظور اصلی از برپا کردن این سیستم کنترل آن بود که تولید چیره‌بندی شود و سقف مشخصی برای استخراج نفت معین گردد تا تولیدکنندگان کوچکتر بتوانند در مقابل شرکت‌های بزرگ مقاومت کنند و ورشکست نشوند. این سیستم چند بی‌امد اقتصادی داشت: قیمت‌ها در ایالات متحده بالا برد و اجازه داد بعضی از جاهای پرخرج و در آستانه تعطیل، به کار خود ادامه دهند و بطور کلی مصرف نفت تاحدودی در ایالات متحده کاهش یافت. در عین حال، این امر باعث شد

نباشد. در نوامبر سال ۱۹۴۰، دسترسی آلمان به نفت رومانی به علت متحد شدن رومانی با هیتلر و موسولینی تضمین گردید. پیش از حمله به لهستان، آلمان موفق شد از طریق توافق پنهانی هیتلر و استالین مقدار زیادی نفت از شوروی دریافت کند، اما هیتلر میخواست منابع نفت بیشتری برای تامین نیازهای ارتش مکانیزه خود در اختیار داشته باشد و همین امر موجب حمله وی به شوروی در سال ۱۹۴۱ شد. با وجود تمام این تلاشها، آلمان همواره در طول جنگ با کمبود نفت روبرو بود.

نفت همچنین عامل مهمی در تصمیم ژاپن برای حمله به ایالات متحده بود. صنعت ملی نفت ژاپن هیچگاه چندان گسترده نبود و گرچه شرکت‌های ژاپنی تلاش کرده بودند قبل از جنگ جهانی دوم امتیازاتی در مناطق مهم تولیدکننده نفت بدست آورند، لکن دیگر کشورها و نیز شرکت‌های نفتی بین‌المللی راه را بر آنها گرفته بودند. در ۱۹۳۹، ژاپن ۸۰٪ نفت مورد نیاز خود را از سواحل غربی ایالات متحده وارد می‌کرد و شدیداً وابسته به آن کشور بود. بقیه نفت مورد احتیاج ژاپن از سرزمین‌های تحت کنترل هلند تامین می‌شد که صاحب بزرگترین منابع در آسیای شرقی بود ولی تقریباً تمام تولیدات نفت در این منطقه تحت کنترل شرکت «شل» و دو شرکت بزرگ دیگر متعلق به ایالات متحده قرار داشت. کنترل هند شرقی هلند به صورت هدف بزرگی برای نیروهای نظامی ژاپن درآمده بود و ضمناً کاملاً روشن بود که در صورت موفقیت ژاپن، در گریهائی بین بریتانیا، ایالات متحده و آن کشور روی خواهد داد. ولی بعد از اینکه ایالات متحده، بریتانیا و هلند در اواخر تابستان ۱۹۴۱ ژاپن را تحریم نفتی کردند، ژاپن دیگر چاره‌ای جز حمله به جزایر هند شرقی نداشت. دیری نگذشت که معلوم شد نفت مورد نظر برای فعالیت‌های جنگی ژاپن ارزش محدودی دارد؛ نخست به علت خرابکاری نیروهای در حال عقب‌نشینی در تاسیسات نفتی که ژاپن را با مشکلات تعمیراتی بزرگی مواجه می‌ساخت؛ دیگر آنکه زیردریائیهای ایالات متحده، مانع از حمل نفت استخراج شده بودند. بدین ترتیب، در اواخر سال ۱۹۴۴، ژاپن شدیداً با کمبود نفت روبرو گردید. در مجموع، بریتانیا، فرانسه، آلمان و ژاپن همگی از جهت رسیدن به پناه حلی برای مشکل وابستگی به نفت خارجی در زمان جنگ شکست خوردند. شرکت‌های بریتانیائی و نیروی دریائی آن کشور، هیچیک نتوانستند دسترسی به نفت مورد نیاز در زمان جنگ را تضمین کنند. دیگر قدرتها، حتی در وضع



نفت در خاورمیانه را حفظ کنند و در نتیجه پایه‌ای برای کاهش تولید پرخرج نفت در نیمکره غربی فراهم آورند. اما تکیه کردن دولت ایالات متحده به شرکت‌های خصوصی نفتی برای تامین منافع خود در زمینه نفت خارجی، به این معنی نبود که دولت کاملاً بی‌نقش و بی‌اختیار بماند. درست برعکس، دولت ایالات متحده از نظر بین‌المللی درگیر مسئله حفظ محیطی شد که در آن شرکت‌های خصوصی می‌توانستند با امنیت و کسب منافع سرشار به کار خود ادامه دهند. دکترین ترومن، باندای «سدنفوذ کمونیسم در سراسر جهان»، پایه‌ای سیاسی فراهم کرد که ایالات متحده بتواند به بهانه حفظ ثبات و امنیت خاورمیانه، در این منطقه فعالیت داشته باشد. اما حمایت امریکا از فکر ایجاد موطنی برای یهودیها در فلسطین، تلاش‌های ایالات متحده را از این نظر با دشواریهای زیادی روبرو ساخت. «طرح مارشال» هم به نوبه خود وابستگی‌های ایالات متحده به خاورمیانه را افزایش داد و نیز دلار بیشتری برای اروپای غربی تدارک دید تا نسبت به خرید نفتی که توسط شرکت‌های امریکائی در خاورمیانه استخراج می‌شد، اقدام کنند.

سیاست دولت ایالات متحده مبنی بر استفاده از شرکت‌های نفتی خصوصی به عنوان وسیله‌ای جهت تامین منافع ملی خود، سبب افزایش قدرت مقاومت این کشور در برابر دولتهائی که احساسات شدید ناسیونالیستی داشتند گردید، بویژه هنگامی که این دولتها با سیاست‌های خود منافع خصوصی ایالات متحده را به خطر انداختند و تهدید به کاهش تولید نفت برای صدور به بازارهای جهان کردند. پیش از جنگ دوم جهانی، مقاومت ایالات متحده در مقابل این گونه سیاست‌ها به صورت واکنش رسمی نسبت به ملی شدن صنعت نفت در مکزیک و همچنین تلاش‌های آن کشور برای ادامه دسترسی به نفت و زنونلا ظاهر شده بود.

واکنش ایالات متحده در برابر ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۱ فرصت دیگری برای مقابله با ناسیونالیسم اقتصادی پیش آورد. با وجود این که اختلاف اصلی بین بریتانیا و ایران بود، ایالات متحده بعد از دو سال تلاش برای میانجیگری خود را در ماجرای برکنار کردن محمد مصدق نخست وزیر ایران در سال ۱۹۵۳ درگیر کرد. دولت امریکا برای مستحکم کردن پایگاه شرکت‌های نفتی بزرگ مقررات و ترتیبات ضدتراست در مورد آنها را نادیده گرفت و موجبات همکاری این شرکت‌ها را در یک گروه بین‌المللی برای اداره امور نفت ایران فراهم ساخت و رابطه‌ای استثنائی با شاه ایران برقرار کرد. این اقدامات در حکم قدم‌های مهمی بود که به منظور نشستن ایالات متحده به جای بریتانیای کبیر بعنوان حافظ منافع غرب در خاورمیانه برداشته شد.

ایالات متحده برای تامین دسترسی خود به نفت خارجی، به شرکت‌های نفتی و نیروهای نظامی اش پشتگرم بود. گرچه بریتانیائیها، فرانسویها، آلمانیها و ژاپنیها در اعمال این گونه روش‌ها ناموفق مانده بودند، لکن وضع بسیار نیرومند ایالات متحده از لحاظ اقتصادی و نظامی بعد از سال ۱۹۴۵، اجرای چنین سیاستی را برای آن کشور میسر می‌ساخت. دولت آمریکا با اتکاء به این قدرت و با نمایش دادن مقامش به عنوان «رهبر دنیای آزاد» مطمئن بود که خواهد توانست نه تنها برای خودش بلکه برای متحدان اصلی اش نیز نفت کافی در اختیار داشته باشد.

دگرگونی اساسی: ۱۹۷۹-۱۹۵۵

درباره چگونگی زوال نظام نفتی موجود در سالهای پس از جنگ و بحران‌های نفتی دهه ۱۹۷۰ بسیار نوشته شده و تکرار این داستان لازم به نظر نمی‌رسد. ولی همراه با این رویدادهای آشکار واگذاریاتی که بمنظور پایه‌ریزی تغییرات در آینده صورت می‌گرفت، دو تحول بسیار مهم به وقوع پیوست: تغییر ساختار صنعت نفت در جهان، و تغییر عوامل تشویق‌کننده مصرف نفت. محصول صنعت نفت برخلاف محصول بسیاری از صنایعی که برای امنیت ملی جنبه حیاتی دارد، تجدید شونده و قابل بازسازی نیست و کفایت منابع نفتی موجود برای امنیت ملی نه تنها به میزان تقاضا بلکه به میزان عرضه بستگی پیدا می‌کند. در مورد عرضه، امتیاز نفت خاورمیانه و آفریقای شمالی

□ غیر از عوامل اقتصادی و جغرافیائی که به منطقه نفت خیز خاورمیانه اهمیت زیادی بخشیده، برخی رویدادهای سیاسی چون جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ و انقلاب اسلامی ایران نیز آثار قابل ملاحظه‌ای در این زمینه داشته است.

□ با وجود موفقیت کوتاه مدت ایالات متحده و هم‌پیمانانش در جنگ خلیج فارس، افزایش وابستگی به نفت خاورمیانه، کماکان برای آنها یک مشکل عمده امنیتی به شمار می‌رود و در هر حال این دولتها نمی‌توانند چشم از این واقعیت ببوشند که ذخایر نفتی جهان از نظر جغرافیائی در خاورمیانه متمرکز است.

که چاههای کم خرج‌تر برای استفاده در آینده، دست نخورده باقی بماند. این سیستم و برنامه تا اوایل دهه ۱۹۷۰ یعنی هنگامی که دیگر تولید داخلی به تنهایی نمی‌توانست نیازهای ملی را تامین کند، با برجا بود.

تجربه ایالات متحده در جریان جنگ دوم جهانی، اهمیت دسترسی داشتن به نفت خارجی را به خوبی نشان داد. ایالات متحده با ظرفیت تولیدی یک میلیون بشکه نفت اضافی در روز که برابر ۳۰٪ تولید کلی نفت آن کشور در سال ۱۹۴۱ بود، وارد جنگ جهانی دوم شد. این تولید اضافی به ایالات متحده امکان داد که نه فقط سوخت مورد نیاز نیروهای نظامی خود بلکه بخشی از مایحتاج هم‌پیمانان خود را به تنهایی تامین کند. ولی با فرارسیدن سال ۱۹۴۳، مخازن ایالات متحده بسختی جوابگوی مصرف اضافی بود.

احتمال پیداشدن مشکل کمبود نفت در دوران جنگ، موجب شد که نگرانی در مورد کافی بودن منابع نفتی ایالات متحده افزایش یابد. در نتیجه این نگرانی، توجه سیاست‌گذاران امریکا به خاورمیانه، بخصوص عربستان سعودی که دو شرکت «سوکال» و «تگزاس» در آن امتیاز استخراج نفت داشتند، جلب شد. خاورمیانه نه تنها یک سوم تمام منابع نفتی شناخته شده دنیا را در اختیار داشت، بلکه از نظر زمین‌شناسی برای کشف منابع جدید بهتر از هر منطقه دیگر بود. گزارش یک هیئت نفتی اعزامی از طرف دولت ایالات متحده در سال ۱۹۴۳ به خاورمیانه، چیزی را که از قبل شناخته شده بود، تأیید کرد: «مرکز ثقل تولید نفت جهان از منطقه کارائیب تدریجاً به خاورمیانه منتقل می‌شود و این جریان تازمانی که منطقه مذکور کاملاً به صورت مرکز ثقل درآید، ادامه خواهد داشت.»

در شرایط جنگی، دولت روزولت تأسیس یک شرکت ملی نفت متعلق به دولت را که بتواند امتیازات نفتی ایالات متحده در عربستان سعودی را اداره کند مورد توجه قرار داد و پیشنهاد کرد که به منظور حفظ منافع نفتی ایالات متحده در خاورمیانه، یک خط لوله نفت از خلیج فارس تا دریای مدیترانه کشیده شود. در پایان جنگ، دولت ایالات متحده متن قراردادی را با بریتانیای کبیر آماده ساخت که در آن تضمین‌هایی برای امتیازات امریکا، فرصت‌های برابر از جهت کسب امتیازات جدید و همچنین یک کمیسیون نفت دولتی برای تعیین مقدار تولید مجاز کشورهای تولیدکننده در نظر گرفته شده بود. اما تضاد منافع عمیق میان تولید کنندگان داخلی و بین‌المللی در ایالات متحده و همچنین مخالفت ایدئولوژیکی آمریکائیها با دخالت دولت در امور شرکتها دست به دست هم داد و این برنامه را منتفی ساخت. سرانجام دولت ایالات متحده، مانند سالهای دهه ۱۹۲۰، به شرکت‌های بزرگ روی آورد تا بتواند منافع خود را در زمینه منابع خارجی نفت حفظ کند.

در سایه یک رشته بند و پست‌های خصوصی در سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷، شرکت‌های بزرگ ایالات متحده موفق شدند امتیازات امریکا برای استخراج

وارد، برای آنکه بتوانند نفت تولیدی خود را در بازارهای بین‌المللی به فروش برسانند، دست به شکستن قیمت‌ها زدند. سیاست این شرکتها و ورود مجدد نفت شوروی به بازارهای بین‌المللی در دهه ۱۹۵۰ سبب افت تدریجی بهای نفت شد.

پائین آمدن قیمت نفت، ناسیونالیسم اقتصادی را در کشورهای تولیدکننده که با کاهش درآمد روبرو شده بودند از نوزنده کرد. در فوریه ۱۹۵۹، و بار دیگر در اوت سال ۱۹۶۰، شرکت‌های بزرگ قیمت نفت خود را تنزل دادند و در نتیجه، درآمد دولتهای صاحب نفت باز هم کاهش یافت. در سپتامبر آن سال، وزرای نفت ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا در بغداد ملاقات و سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) را پایه‌ریزی کردند. اوپک توانست جلوی سقوط بیشتر قیمت‌ها را بگیرد و نیاز فزاینده دنیا به نفت شرکتها را قادر ساخت که سطح تولید و میزان سود خود را افزایش دهند. ولی با بهره‌برداری از منابع جدید نفت در آفریقا، بهای نفت بار دیگر شروع به پائین آمدن کرد.

بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۲، مصرف انرژی در جهان ۱۷۹ درصد افزایش یافت (بیش از میزان افزایش جمعیت دنیا) و در نتیجه مقدار انرژی مصرفی سرانه به بیش از دو برابر رسید. در سال ۱۹۵۰ تنها بیست و نه درصد سوخت مورد نیاز دنیا از محل نفت تامین می‌شد، لکن در سال ۱۹۷۲ این رقم به ۴۶ درصد افزایش یافت و مهم‌ترین عامل این افزایش هم آن بود که ژاپن و اروپای غربی، به پیروی از ایالات متحده، الگوهای فعالیت اقتصادی خود را به صورتی تنظیم کردند که مستلزم استفاده بیشتر از نفت بود.

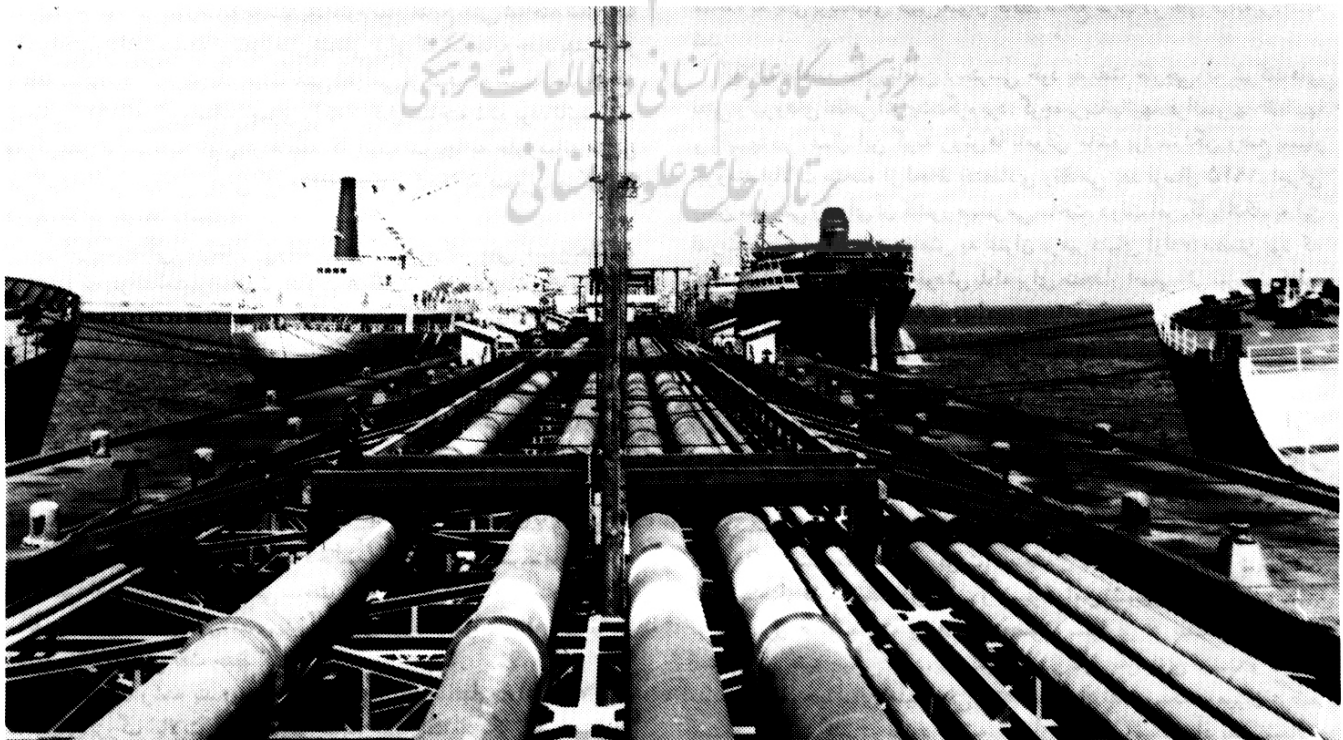
در سال ۱۹۷۳، نفت ۴۳٪ انرژی مصرفی در ایالات متحده را تشکیل می‌داد درحالی‌که این نسبت در سال ۱۹۴۱ سی و یک درصد و در سال ۱۹۲۰ فقط ۱۳٪ بود. در ژاپن و اروپای غربی نیز وضع مشابهی وجود داشت. به هرحال مسئله واردات نفت، ایالات متحده را با مشکلی استراتژیک روبرو ساخته که تا امروز ادامه دارد. امریکا در طول سالهای نیمه نخست قرن بیستم تولید جهانی نفت را تحت کنترل داشت و در سال ۱۹۲۵ بیش از ۷۰ درصد و در سال ۱۹۵۰ بیش از پنجاه درصد تولید نفت جهان در حوزة‌های متعلق به آن کشور صورت می‌گرفت. اما در سال ۱۹۶۵، سهم ایالات متحده از تولید جهانی به ۲۵ درصد، و در سال ۱۹۷۲ به یک پنجم رسید. زمانی که شرکت‌های نفتی، سرمایه‌گذاری در صنایع نفت خاورمیانه و دیگر نقاط نفت‌خیز را سودآورتر تشخیص دادند. واردات نفت به امریکا سیر صعودی آغاز کرد:

در بازارهای نفت بین‌المللی بیشتر مرهون عوامل طبیعی است ولی اهمیت فزاینده این مناطق نیز به نوبه خود تا حدودی ناشی از افزایش سریع مصرف نفت در ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن است.

غیر از عوامل اقتصادی و جغرافیایی که به مناطق تولیدکننده نفت اهمیت زیادی بخشیده، برخی عوامل سیاسی هم چون جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ و انقلاب اسلامی ایران نیز تاثیر قابل ملاحظه‌ای در این زمینه داشته است. آثار این دورویداد به خاطر بی‌آمدهای عمیق روانی و استراتژیکی جنگ ویتنام در دهه ۱۹۶۰ در امریکا، به مراتب افزایش یافت. تا اوایل دهه ۱۹۷۰، اتحاد جماهیر شوروی موفق به برپایی نیروی نظامی عظیمی شده و به برابری استراتژیکی با ایالات متحده دست یافته بود؛ به همین جهت، توانایی و نیز اراده ایالات متحده برای اتخاذ موضعی نیرومند در دفاع از منافع خود در خاورمیانه و دیگر نقاط در حال توسعه شدیداً تضعیف گردید. پشتیبانی ایالات متحده از اسرائیل، سبب سردی روابط ایالات متحده با عربستان سعودی شد و سقوط شاه و گروگانگیری در ایران مناسبات نزدیک ایران و ایالات متحده را از بین برد. این پیش‌آمدها وضع را برای ایالات متحده از آنچه بود بدتر کرد.

در همین حال، از نظر شرکت‌های بزرگ نفتی، دوران طلایی نظام نفتی پس از جنگ، به پایان رسیده بود. هفت شرکت بزرگ نفتی در اوج قدرت خود در دهه ۱۹۵۰، تقریباً ۹۰٪ منابع نفتی دنیا و حدود ۹۰٪ تولید نفت در خارج از ایالات متحده، مکزیک و کشورهای سوسیالیستی را زیر کنترل خود داشتند. علاوه بر این، ایالات متحده مالک ۷۵٪ پالایشگاهها و تامین‌کننده ۹۰٪ نفت مورد معامله در بازارهای بین‌المللی بود. با ساقط کردن مصدق بعنوان یک اخطار به کسانی که می‌خواستند در برابر شرکت‌های بزرگ نفتی و حامیان آنها بایستند، ایالات متحده آشکارا درگیر مسئله حفظ ثبات و امنیت مناطق بزرگ تولیدکننده نفت در خاورمیانه و آمریکای لاتین شد. ایالات متحده بویژه در پی تقویت روابط خود با کشورهای اصلی تولیدکننده نفت، از طریق ارائه کمکهای اقتصادی و نظامی بود. این اقدامات، در کنار ظرفیت منابع نفتی ایالات متحده، قدرت تامین نیازهای نفتی متحدان غربی را به دولت آمریکا می‌بخشید.

با وجود این توانایی‌ها، نظام موجود بذر نابودی را در بطن خود داشت. در اواسط دهه ۱۹۵۰ تعدادی از شرکت‌های کوچک نفتی که صاحبان آنها بیشتر آمریکایی بودند، از راه کسب امتیاز استخراج نفت در ونزوئلا، خاورمیانه و آفریقای شمالی رقابت با شرکت‌های بزرگ را آغاز کردند. این شرکت‌های تازه



را به عهده گرفت) طی مقاله موثری در ۱۹۷۸ خواستار اجرای سیاستی مبتنی بر جریان آزاد قیمت‌های بازار شد. سیاستی که می‌بایست با «ذخایر استراتژیک و نیروهای استراتژیک» پشتیبانی شود. بموجب این پیشنهاد، اقدامات دولت بمنظور محدود کردن تقاضا و سرمایه‌گذاری دولتی برای استفاده از مواد سوختی ترکیبی و منابع انرژی جایگزین می‌بایست متوقف گردد و به عوامل بازار اجازه عملکرد آزاد داده شود.

در آوریل ۱۹۷۹، جیمی کارتر، سیاست مرحله‌ای آزاد گذاشتن قیمت نفت را اعلام کرد و اندکی پس از آنکه رونالد ریگان در سال ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری رسید، بهای نفت کاملاً به صورت شناور درآمد. جیمی کارتر همچنین در ژانویه ۱۹۸۰ توجه ایالات متحده به ثبات و امنیت منطقه خاورمیانه را یادآور شد و اظهار داشت: «کوشش هر نیروی خارجی برای بدست گرفتن کنترل منطقه خلیج فارس، حمله به منافع حیاتی ایالات متحده تلقی می‌شود و به چنین حمله‌ای با هر وسیله لازم، از جمله نیروی نظامی، پاسخ داده خواهد شد.» اندکی پس از آن، حکومت کارتر کار تشکیل نیروهای واکنش سریع را که از مدت‌ها قبل مورد بحث و در دست بررسی بود آغاز کرد. این برنامه از زمان فروپاشی رژیم شاه در اوایل ۱۹۷۹ مدنظر قرار داشت و حاکی از اعتقاد ایالات متحده به این نکته بود که مشکلات خاورمیانه نه تنها از امکان تجاوز شوروی بلکه از بی‌ثباتی داخلی منطقه مایه می‌گیرد. بعلاوه، حکومت کارتر تحت تاثیر سقوط رژیم شاه، در صدد تقویت و گسترش «روابط ویژه» ایالات متحده با عربستان سعودی درآمد، سیاستی که در زمان حکومت ریگان نیز ادامه یافت.

و بالاخره ایالات متحده به منظور کاستن از میزان آسیب‌پذیری کشور در برابر توقف احتمالی عرضه نفت، شروع به ساختن و پرکردن «انبارهای استراتژیک نفت» (S.P.R) کرد. با آغاز سال ۱۹۹۰، تقریباً ۶۰۰ میلیون بشکه نفت در این انبارها ذخیره شده بود. دیگر کشورهای صنعتی نیز انبارهای استراتژیکی نظیر این انبارها یا حتی بزرگتر از آنها برپا کردند.

با افزایش قیمت‌ها و پیشرفت تکنولوژی‌های مربوط به کشف و استخراج، منابع نفتی تازه‌ای خارج از منطقه خاورمیانه، از جمله در مکزیک، دریای شمال و اتحاد شوروی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. تولید نفت خاورمیانه که در سال ۱۹۷۷ معادل ۳۷ درصد تولید جهانی بود، در سال ۱۹۸۵ به ۱۹ درصد کاهش یافت. اما تولید ایالات متحده تنها برای مدت کوتاهی فزونی داشت و در اواسط سال ۱۹۹۰ تا سطح ۷ میلیون بشکه در روز پائین آمد.

بالا رفتن بهای نفت همچنین براقصدهای کشورهای صنعتی غربی و زاپسی اثر گذاشت و موجب تشویق سیاست‌های خودکفائی در زمینه انرژی گردید. در نتیجه، در سال ۱۹۹۰، نفت نقشی کم‌اهمیت‌تر از آنچه در سالهای پیش از دو شوک نفتی در دهه ۱۹۷۰ داشت، پیدا کرد.

تحولات اقتصاد جهانی نفت همچنین میزان دخالت نیروهای بازار در قیمت‌گذاری نفت را افزایش داد. پس از نخستین شوک نفتی، شرکت‌های نفتی دولتی در کشورهای تولیدکننده مقدار زیادی از محصول خود را وارد بازار کردند و بدون دخالت شرکت‌های بین‌المللی، مستقیماً به مصرف‌کنندگان عرضه نمودند و به این ترتیب، سهم خود را در بازار جهانی از ۸ درصد در سال ۱۹۷۳ به ۲۵ درصد در ۱۹۷۶ بالا بردند. در جریان دومین شوک نفتی، شرکت‌های نفتی دولتی میزان فروش مستقیم خود را گسترش دادند به گونه‌ای که در سال ۱۹۸۰ تقریباً ۴۵ درصد نفت مورد معامله در بازارهای بین‌المللی مستقیماً بوسیله شرکت‌های نفتی وابسته به دولتهای تولیدکننده به فروش رسید. بعلاوه، شرکت‌های سرمایه‌گذاری دولتی در ممالک تولیدکننده نفت، تلاش برای دستیابی به پالایشگاهها و شبکه‌های توزیع نشانه‌ای از بهبود ندارد و با دستیابی آسان قدرتهای منطقه‌ای به تکنولوژیهای نظامی، احتمال پیش‌آمدهای مرگبار همچنان وجود دارد.

بدین ترتیب، علیرغم موفقیت کوتاه مدت ایالات متحده و متحدانش در جنگ خلیج فارس، افزایش وابستگی به نفت خاورمیانه کماکان برای آنها یک مشکل امنیتی عمده به شمار می‌رود و در حال این دولتهای نمی‌توانند از این واقعیت چشم‌پوشند که ذخایر نفتی جهان از نظر جغرافیائی در خاورمیانه متمرکز است.

□□□

□ دکترین ترومن، با شعار «بستن راه کمونیزم در سراسر جهان»، پایه‌ای فراهم کرد که ایالات متحده بتواند به بهانه حفظ ثبات و امنیت خاورمیانه، هم از نظر سیاسی در این منطقه فعال باشد و هم دامنه منافع اقتصادی خود را گسترش دهد.

□ ایالات متحده، با ساقط کردن دکتر مصدق، بعنوان هشدار به کسانی که می‌خواستند در برابر شرکت‌های بزرگ نفتی و حامیان آنها بایستند، آشکارا درگیر مسئله حفظ ثبات و امنیت در مناطق بزرگ تولیدکننده نفت مانند خاورمیانه و امریکای لاتین شد.

میزان واردات که در سال ۱۹۵۴ معادل ۹ درصد کل مصرف ایالات متحده بود، در سال ۱۹۷۳ به ۳۶ درصد کل مصرف رسید. بدین ترتیب، توانائی امریکا برای حمایت از امنیت نفتی غرب پایان یافته بود. در این زمان کشورهای خاورمیانه و شمال افریقا، ۴۱ درصد نفت دنیا را تولید می‌کردند و تقریباً دو سوم ذخایر شناخته شده نفت در جهان را در اختیار داشتند. در همان حال، کشورهای تولیدکننده در منطقه به رهبری لیبی، در تلاش بودند که کنترل قیمت و سطح تولید نفت را بدست گیرند. تحریم نفتی غرب از سوی کشورهای عرب در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴، اینگونه فعالیتها را شدت بخشید و نه تنها موجب افزایش سریع بهای نفت شد بلکه به ملی شدن سرمایه شرکت‌های نفتی در کشورهای عضو اوپک انجامید.

در اواسط دهه ۱۹۷۰، اختلاف نظر کشورهای غربی در مورد واکنشی که می‌بایست در برابر افزایش قیمت نفت نشان داده شود و نیز دیدگاههای متفاوت آنها نسبت به مناقشه اعراب و اسرائیل، شکافهای سیاسی موجود در غرب را تشدید کرد. به دنبال تحریم نفتی اعمال شده توسط کشورهای عرب در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴، گفتگوهائی در مورد کاربرد نیروی نظامی بمنظور کنترل مجدد نفت خاورمیانه صورت گرفت، اما گذشته از مشکلات و محدودیت‌های ناشی از جنگ سرد، بدیهی بود که توسل به قوه قهریه موجب نابودی حوزه‌های نفتی خواهد شد؛ نکته‌ای که در جنگ خلیج فارس به اثبات رسید. به جای کاربرد زور، ایالات متحده در صدد برآمد نظم نفتی گذشته را با گردآوردن کشورهای غربی مصرف‌کننده نفت در جبهه‌ای واحد علیه اوپک، احیاء کند. در فوریه ۱۹۷۴، کنفرانس واشنگتن به پیشنهاد ایالات متحده برگزار شد و زمینه تاسیس آژانس بین‌المللی انرژی (I.E.A) را در همان سال فراهم ساخت. آژانس بین‌المللی انرژی از دولتهای عضو خواست که از میزان وابستگی خود به نفت خاورمیانه بکاهند، منابع انرژی خود را تنوع بخشند، و سیاستهایی به منظور کاهش مصرف نفت اتخاذ کنند.

بهای گزاف نفت، بهره‌برداری از منابع نفتی جایگزین، بویژه در مکزیک، دریای شمال و آلاسکا را تشویق کرد و نیز استفاده از زغال سنگ و نیروی اتم را افزایش داد ولی هر یک از این فعالیت‌ها، بویژه آنها که با مسئله سلامت محیط زیست ارتباط پیدا می‌کرد، با مشکلاتی مواجه شد. سیاستهای دولت امریکا در مورد کنترل قیمت نفت در داخل کشور نیز نه تنها مصرف این ماده را بالا برد بلکه سبب از رونق افتادن کار اکتشاف و بهره‌برداری از منابع گردید. در نتیجه، دولت ناگزیر شد با بالا بردن میزان واردات نفت به افزایش تقاضای داخلی پاسخ دهد. بدین ترتیب، هنگامی که شوک دوم نفتی در سال ۱۹۷۹ وارد آمد، ایالات متحده بیش از هر زمان دیگر متکی به نفت وارداتی بود.

نیروهای بازار و قدرت نظامی: ۱۹۹۱-۱۹۷۹

عدم موفقیت ایالات متحده در دستیابی به امنیت از لحاظ انرژی، موجب شد که بار دیگر سیاستهای گذشته و تکیه کردن بر بازارهای جهانی مورد توجه قرار گیرد. «دیوید استوکمن» (که بعداً در حکومت ریگان پست مدیریت بودجه